



لیبرالیسم در ضدیت با سوسیالیسم

صفحه آخر

جنگ اعلام شد: (صفحه ۱۰)

خاطرات ترزا نوچه

صفحه آخر

سوسیالیسم تنها راه رهایی (۲)

به یاد شهرنوش پاریسی پور



شهرنوش پاریسی پور

صفحه ۴

۱۴۰۵ - ۱۳۲۳

مستحکم کف کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی و خدماتی است. تأکید کردیم وظیفه همچنان مبارزه برای وحدت احزاب و سازمان‌های چپ و کمونیستی در پیوند با این جنبش کارگری، به دور از فرقه‌گرایی و سکتاریسم، برای یکی شدن در حزب پیشرو طبقاتی پرولتری است. تأکید کردیم جنبش‌های اجتماعی را باید با سازمان‌یابی آگاهانه جنبش کارگری و کمونیستی همسو و در پیوندی فشرده با هم هدایت کرد تا جنبش‌های عظیم توده‌ای در جامعه امروزی که موج پس از موجی دیگر برمی‌خیزد، به جنبش رهبری‌شده متحدی برای پیروزی انقلاب ریشه‌ای اجتماعی تبدیل شوند.

در زیر با توجه به وظایف بالا به ادامه جنگ، صف‌آرایی نیروها و اوضاع صفحه ۲

«اوضاع را چگونه ارزیابی می‌کنیم» در را به روی وظایفی که باید انجام دهیم، باز می‌کند. ماتریالیست‌های تمام‌عیار تاریخ را بریده‌بریده بررسی نمی‌کنند؛ پیوسته و همه‌جانبه در متن زمان و مکان تغییر یافته، با تلفیق اصول به شرایط مشخص، مورد بررسی قرار می‌دهند. در بخش اول ما به سیر تکاملی سرمایه جهانی و موقعیت جامعه کنونی ایران پرداختیم. روی مبارزه بیش از صد سال طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی و کمونیستی ایران برای رهایی از ستم و استثمار امپریالیسم و بورژوازی داخلی خم شدیم و در پرتو اوضاع کنونی نتیجه گرفتیم که اوضاع برای پیاده کردن برنامه سیاسی طبقه کارگر - سوسیالیسم - و اجتماعی کردن آلترناتیو سوسیالیستی خوب است.

و تأکید کردیم وظیفه همچنان مبارزه برای سازمان‌یابی طبقه کارگر در ایجاد تشکلهای

جنگ تجاوزگرانه امپریالیستی و وظایف ما

جنگ امپریالیسم و مسئله آلترناتیو انقلابی

نه به تجاوز امپریالیستی؛ نه به جمهوری اسلامی

یکی از بحث‌های رایج پس از تشدید تنش‌های نظامی میان آمریکا، اسرائیل و جمهوری اسلامی، این ادعاست که اگر جمهوری اسلامی در مذاکرات هسته‌ای انعطاف بیشتری نشان می‌داد، جنگ قابل اجتناب بود. این تحلیل، آگاهانه یا ناآگاهانه، منشأ اصلی بحران را به سیاست‌های جمهوری اسلامی تقلیل می‌دهد و نقش امپریالیسم را به عاملی ثانویه فرو می‌کاهد. اما آیا چنین برداشتی با تحلیل مارکسیستی از نظام سرمایه‌داری جهانی سازگار است؟

مارکسیسم، جنگ را نه محصول اراده این یا آن سیاستمدار، بلکه

صفحه ۶

نکرده، بلکه بر دامنه و عمق آن افزوده است. به‌ویژه آنکه آمریکا در مسئله امنیت سرزمینی خود نمی‌جنگد و با جغرافیای جنگی هزاران کیلومتر فاصله دارد و این فاصله، هزینه جنگ را برای آمریکا سنگین‌تر می‌کند. روشن است که این مردم ایران، آمریکا و اسرائیل هستند که بهای جنگ را می‌پردازند. رهبران آمریکا مانند قهرمانان فیلم‌های وسترن سخن می‌گویند و رهبران ایران بر طبل تابعیت از رهبر مطلقه فقیه و گردن‌نهادن به سیاست‌های رژیم و رشد خرافات و مرده‌پرسی می‌کوبند.

در آمریکا، بیش از یک میلیون نفر در زندان‌ها به‌سر می‌برند و میلیون‌ها نفر کوپن غذا دریافت می‌کنند. چهره فقر هرچه بیشتر آشکار می‌شود. رهبران آمریکا بیشتر

صفحه ۴

تفاهم‌نامه‌ای که اخیراً پس از جنگ ۴۰ روزه میان ایران و آمریکا امضا شد، تاکنون به‌طور مکرر - عمدتاً از سوی آمریکا و اسرائیل و به‌طور جانبی از سوی ایران - نقض گردیده است. تاکنون صدها حمله علیه یکدیگر انجام شده و چشم‌انداز روشنی بر آن متصور نیست. در تمامی مفاد قرارداد، اختلافات جدی میان ایران و آمریکا وجود دارد. فشار آمریکا به شکست ایران منجر نشده و آمریکا خود دچار مشکلات جدی انرژی و اقتصادی است.

از سوی ایران، اگرچه فروش نفت به‌صورت محدود انجام گرفته، اما آمریکا مجدداً اجازه فروش نفت را لغو کرده است. در واقع، دو طرف جدا از بی‌اعتمادی عمیق به یکدیگر، عملاً تقابل را ادامه داده‌اند. جنگ برای آمریکا هزینه‌های سنگینی به بار آورده و طولانی‌شدن آن نه‌تنها تهدیدها را از سر ایران و آمریکا کم



سوسیالیسم تنها راه رای... بقیه از صفحه ۱

تغییر یافته می‌پردازیم.

امضای تفاهم‌نامه توسط ترامپ در کاخ ورسای فرانسه، نقش فرمانده شکست‌خورده‌ای را در حال عقب‌نشینی داشت. اما معلوم شد بازیگران دیپلماسی چشم به بازار بورس و خرید و فروش و معامله‌گری داشته‌اند و تفاهم‌نامه ورق‌پاره‌ای در خدمت پر کردن جیب‌هایشان بوده است.

مهم‌ترین درسی که از این اتفاق می‌توان گرفت، این است که بورژوازی حاکم در آمریکا و نماینده فاشیست آن ترامپ و به‌ویژه لابی اسرائیل همچنان در پی براندازی رژیم جمهوری اسلامی و سلطه بر ایران است. به نظر می‌رسد...

این جنگی است با ویژگی‌های زمانه و موقعیت خود که با جنگ‌های حتی نوع نزدیک به آن هم تفاوت دارد. نه جنگی است از نوع ویتنام و نه جنگی است از نوع میان‌امپریالیست‌ها؛ و با برجسب‌های «تحمیلی»، «ارتجاعی»، «میهنی» و تجاوزکارانه هم نمی‌توان آن را توضیح داد. جنگ کنونی که دامنه‌اش هر روز گسترده‌تر می‌شود، بغرنج‌تر از آن است که بتوان با تک‌معیاری پاسخی همه‌جانبه‌بدان داد. از این منظر مجبوریم همه‌جانبه‌گری را پیشه کنیم، به کار تحقیق و بررسی ادامه دهیم، انبوهی از داده‌ها را جمع‌آوری و با جدا کردن کاه از گندم و به‌کارگیری اسلوب تحلیل مارکسیستی به حقیقت نسبی دست یابیم. خوشبختانه جنبش کارگری و کمونیست جهانی با گذشتن از پستی‌ها و بلندی‌ها و جمع‌بندی از شکست‌ها و پیروزی‌ها دارای منبعی غنی برای هدایت چنین تحقیق و بررسی‌هایی است.

امروز خط‌مشی سیاسی طبقه کارگر از طریق انواع مختلف خط‌مشی‌های سیاسی پروامپریالیستی، پروناسیونالیستی و سنت‌گرای ایران‌شهری و دینی مورد حمله است. مبارزه برای حفظ خط‌مشی مستقل سیاسی جنبش کارگری و کمونیستی به وظیفه‌ای تاریخ‌ساز مثل همیشه تبدیل شده است که پیروزی در این زمینه تنها با مبارزه در اتاق‌های مجازی و کلاب‌هاوس‌ها به دست نمی‌آید؛ در نبردهای طولانی و پی‌درپی میدانی طبقه کارگر و جنبش‌های توده‌ای میسر است.

امروز تئوری مبارزه طبقاتی با جمع‌بندی‌ها از این تجارب، دارای غنای کافی در تحلیل از این جنگ است که ما می‌توانیم در پرتو آن‌ها به

تحقیق و بررسی خود جانی تازه طبق شرایط مشخص کنونی جهان و ایران دهیم. اولین گام این است که اوضاع جهان را بهتر بشناسیم و ببینیم این جنگ در چه اوضاعی در جریان است. درک این موضوع که باید از اوضاع جهان حرکت کنیم، یکی از اساسی‌ترین آموزش‌های مارکسیستی است؛ چون رهایی طبقه کارگر در گرو کردن نظام جهانی سرمایه‌داری است. شاید هنگامی که مارکس و انگلس مانیفست حزب کمونیست را می‌نوشتند و شعار «پرولتاریای کشورهای متحد شوید» را سرلوحه کار قرار دادند، کمی درک آن مشکل بود؛ اما امروز که امپریالیسم آمریکا از ۱۲ هزار کیلومتری بر سر مردم ایران در این جنگ بمب می‌ریزد و رهبران جمهوری اسلامی شعار «جهان اسلام علیه سلطه شیطان بزرگ و اسرائیل» را می‌دهند، درک جهانی شدن مبارزه طبقاتی بهتر قابل فهم است.

دوران هنوز همان تعریفی است که لنین کرد: دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتاریایی. اما امپریالیسم بر اثر بحران ساختاری چندجانبه‌ای، برای نجات خود رو به تقویت گرایش فاشیستی راست ضدسوسیالیستی و ضدکمونیستی کرده است که با توجه به امکانات نظامی‌اش باید آن را جدی گرفت. امپریالیسم آمریکا که قرن بیستم را به نام خود سکه زده بود و چنین می‌پنداشت که قرن بیست‌ویکم هم آمریکایی خواهد بود، این روزها افول امپراتوری را تجربه می‌کند. نادیده گرفتن این هجوم فاشیستی-امپریالیستی در این جنگ نادرست و باعث انحراف در رسیدن به حقیقت است.

برای درک درست ماهیت این جنگ و اهدافی که طرفین دنبال می‌کنند، بررسی آن در روند عمومی حرکت سرمایه و تضاد عمده جهانی میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم، اجتناب‌ناپذیر است. در نتیجه ضروری است اوضاع تغییر یافته در سطح منطقه و جهان را در عصر روند افول امپراتوری آمریکا و خیزش یک کشور یک‌ونیم میلیاردی سوسیالیستی تحت رهبری حزب کمونیست بیش از صدساله، با صد و ده میلیون عضو مورد توجه قرار دهیم. چین را سرمایه‌داری یا سوسیالیستی ارزیابی کردن - که این روزها موضوع مورد اختلاف در جنبش چپ و کمونیستی ایران است - پاسخ‌های متفاوتی در ارزیابی از اوضاع حاصل می‌سازد.

بغرنجی اوضاع جهان و گسترش تأثیرات این جنگ تا حد بودجه خانواده‌ها در سراسر جهان چنین حکم می‌کند که در ارزیابی از این جنگ، به ویژگی‌های آن و صف‌آرایی‌های سیاسی گرد

آن توجه کنیم:

در چه دوران و شرایطی که در بالا اشاره کردیم صورت می‌گیرد؛

دریابیم نمایندگان کدامین طبقات در این جنگ در برابر هم صف‌آرایی کرده‌اند و ضمن توافق‌هایشان با هم، چه اختلاف‌ها و تضادهایی با هم دارند؛

هر کدام چه اهدافی را در جنگ دنبال می‌کنند؛ جنگ را کدام طرف شروع کرده و تجاوزگر است. با پاسخ بر اساس واقعیات به پرسش‌های بالاست که می‌توان نتیجه‌گیری علمی کرد و وظایف طبقه کارگر را در سطح جهانی و ایران مشخص نمود.

از آنجا که جنگی نیست که پرولتاریای ایران بتواند با شرکت در آن، آن را به جنگی انقلابی تبدیل نماید، وظیفه این است که دریابیم چگونه این جنگ خاتمه یابد و کدامین صف‌آرایی جنگی شکست بخورد و یا پیروز شود به سود پرولتاریا و طبقه کارگر و جنبش کمونیستی ایران است.

این جنگ ماهیتاً از لحاظ طبقاتی نه یک جنگ انقلابی بین طبقه کارگر و بورژوازی، بلکه جنگی است میان دو طبقه بورژوازی: یکی امپریالیستی و دیگری بورژوازی کشوری پیرامونی در حال توسعه. باز هم با ویژگی‌های هر کدام که باید کاملاً به حساب آورد.

جنگی است تجاوزکارانه، ادامه سیاست امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم به نمایندگی از هارترین جناح فاشیستی سرمایه جهانی برای گذار از بحران چندجانبه نظام سرمایه‌داری جهانی.

جنگی است با هدف تسلط کامل بر ایران و خدمت به تحقق نقشه دیرینه صهیونیستی برای ایجاد «اسرائیل بزرگ» در منطقه.

جنگی است از طرف طبقه بورژوازی ایران تحت رهبری نمایندگان سیاسی اسلامی.

پاسخ درست و همه‌جانبه و متحدکننده و در نتیجه تعیین وظایف برای پیشبرد اهداف به‌خاطر تفاوت‌های نظری و پراکندگی سازمانی در این اوضاع کار مشکلی است؛ اما نمی‌توان از آن شانه خالی کرد. در زیر ما ضمن تشریح صف‌آرایی‌ها به این موضوع می‌پردازیم.

از صف‌آرایی‌ها درباره آتش‌بس و تلاش برای خاتمه جنگ و برای صلح شروع می‌کنیم:

صف مخالفان و موافقان تفاهم‌نامه در سطح کشورها

صف موافق:

اولین صف‌آرایی ایران، چین و روسیه فدرال است که چین و روسیه تا به حال در سمت

استقلال ملی، بستر پیشروی مبارزه طبقاتی است



به این تغییر اجتماعی ضدامپریالیستی است که گرایش‌های ناسیونالیستی خرده‌بورژوازی و سنتی برای مصادره آن به سود سرمایه‌داری حاکم دست‌اندرکارند. ایجاد صف مستقل طبقه کارگر و اتحاد پایدار کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها، نقش مهمی در برابر این گرایش در حال رشد برای ایجاد آلترناتیو خط مستقل طبقه کارگر دارد.

حزب ما در سمت کارگران و زحمتکشان ایستاده و برای تغییر اوضاع به سود آن‌ها تلاش می‌کند. برای این کار همچنان روی شعار «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است» پافشاری دارد و همچنان برای سازمان‌یابی طبقه کارگر، برای تحقق خواست کارگران در ایجاد تشکل مستقل و سراسری خود مبارزه می‌کند. اما این جنبش عظیم تاریخی احتیاج مبرم به پیوند جنبش کمونیستی کنونی که جدا افتاده با خود دارد. تنها در چنین صورتی است که پرولتاریا و جنبش کارگری ایران می‌تواند اوضاع را به سود اکثریت عظیم ستمدیدگان و استثمارشوندگان تغییر دهد. حزب ما وفادار به زنان و مردان متشکل سوسیالیست و کمونیستی که جان خود را در مبارزه علیه نظام استبدادی سلطنتی و اسلامی بی‌دریغ گذاشتند، برای وحدت کمونیست‌ها در حزبی واحد و سراسری سال‌هاست مبارزه می‌کند.

امروز برای تحقق این وظایف، جنبش کارگری و کمونیستی ایران احتیاج به یک خط‌مشی سیاسی عمومی دارد که دربرگیرنده برنامه حداقل و حداکثر طبقه کارگر باشد. محتوای اساسی این خط‌مشی ضد امپریالیستی و سرمایه‌داری، ضد هرگونه ستم و تبعیض برای رهایی توده‌ها و سوسیالیسم و استقرار یک حکومت کارگری شورایی است.

نه به جنگ، نه به امپریالیسم و سرمایه‌داری، زنده باد سوسیالیسم!

پیش به‌سوی گسترش سازمان‌یابی جنبش کارگری ایران!

پیش به‌سوی وحدت کمونیست‌ها در حزبی واحد و سراسری!

محسن رضوانی

اول مرداد ۱۴۰۵

سال‌های طولانی مبارزه از خط‌مشی عمومی سیاسی انقلابی پرولتاریای جهان پیروی کرده و در سطح داخلی از کمونیسم علمی و سوسیالیسم علیه ارتجاع و نظام ارباب‌رعیتی، علیه نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم مبارزه کرده است. حزب ما هرج‌ومرج کنونی در منطقه را ناشی از اخلاص‌گری امپریالیسم و صهیونیسم می‌داند، با هرگونه جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی مخالفت کرده و حمله اسرائیل و آمریکا به ایران را تجاوزکارانه و ارتجاعی قاطعانه محکوم کرده و همراه و همسو با جنبش‌های «نه به جنگ»، «نه به نسل‌کشی در غزه»، برای استقلال، توسعه، سوسیالیسم و صلح مبارزه می‌کند.

حزب ما به درستی بر این باور است که کارگران و توده‌های هر کشور هستند که می‌توانند نقطه پایانی به جنگ‌طلبی حاکمیت‌های خود بگذارند. عامل مقاومت جهانی علیه اسرائیل و آمریکا در آخرین تحلیل هنگامی می‌تواند مؤثر واقع افتد که توده‌های مردم این کشورها علیه حاکمیت جنگ‌طلبان قیام کنند.

از میان صف‌آرایی‌های بالا، صف توده‌های میلیونی کف خیابان‌ها هستند که قدرت بازدارندگی آن از بمب اتم و تنگه هرمز بیشتر است و نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییر اوضاع به سود جهانی مشترک و صلح‌آمیز و سوسیالیستی ایفا می‌کنند. نیروهای چپ و کمونیست جهان جزئی جدانپذیر از این جنبش جهانی علیه جنگ و علیه نسل‌کشی در غزه هستند و آگاهند که هدف حداکثری آن‌ها جامعه کمونیستی و خاتمه دادن به ستم و استثمار انسان از انسان از این مسیر می‌گذرد.

اکنون در برابر کمونیست‌ها وظیفه تاریخی بس سنگینی قرار گرفته است: ایران در این اوضاع پر از هرج‌ومرج به کدام سمت می‌رود و اوضاع به سود کدام طبقه و یا گرایش سیاسی خواهد گشت؟

برای طبقه کارگر و پیشروان آگاه این طبقه، وحدت کمونیست‌ها از احزاب و سازمان‌ها گرفته تا افراد و محفل‌های چپ و سوسیالیستی، کلید پاسخ به این پرسش است. جنبش کارگری ایران سابقه طولانی بیش از یک قرن مبارزه آگاهانه سیاسی به عنوان یک آلترناتیو کارگری سوسیالیستی در برابر آلترناتیو سرمایه‌داری دارد. امپریالیسم آمریکا و گرایش‌های سیاسی طرفداران آن، به آسانی صحنه ایران و خاورمیانه را خالی نمی‌کنند. جنگ کنونی و عملکرد جنایتکارانه اسرائیل و آمریکا آگاهی توده‌های مردم ایران را نسبت به این دشمنان جهانی بالا برده است. احتیاج مبرم به عمق بخشیدن

ایران ایستاده‌اند، حمله به ایران را محکوم کرده و برای جلوگیری از گسترش جنگ تلاش کرده‌اند.

دومین صف‌آرایی، کشورهای میانجی‌گر منطقه مثل پاکستان، قطر، ترکیه، مصر و عربستان هستند که ادامه جنگ، شرایط اقتصادی و حتی اجتماعی آن‌ها را بسیار دچار هرج‌ومرج کرده است.

صف اصلی مخالف، اسرائیل است. هنوز مرکب تفاهم‌نامه خشک نشده بود که اسرائیل با تمام امکانات علیه آن وارد عمل شد و بار دیگر لابی نتانیاهو توانست ترامپ را به ادامه بکشانند.

صف مخالف و موافق تفاهم‌نامه در سطح جنبش‌ها و گرایش‌های سیاسی

صف مخالف:

اولین صف مخالف، گرایش راست فاشیستی در حال رشد در سراسر جهان است که از نسل‌کشی اسرائیل در غزه پشتیبانی می‌کند و در ایران اساساً سلطنت‌طلبان هستند که به دنباله‌رو سرسخت نتانیاهو تبدیل شده‌اند. دومین صف مخالف، گرایش محور مقاومتی‌های اسلام‌گرا هستند که این تفاهم‌نامه را تسلیم‌طلبی در برابر سلطه و خیانت به انقلاب اسلامی می‌دانند و در پی انتقام خون آقای شهید هستند.

صف موافق:

اولین صف و قوی‌ترین صف موافقان آتش‌بس و تفاهم‌نامه، صف کف کارخانه‌ها، خیابان‌ها و توده‌های وسیع مردم هستند که در چند سال گذشته علیه جنایات آمریکا و اسرائیل در غزه در سراسر جهان شکل گرفته است. صفی است ضد نسل‌کشی و جنگ، ضد نژادپرستی و نظام تبعیض جنسیتی. این صف از شعار «نه به جنگ»، «نه به دخالت‌گری در کشورهای دیگر» و از شعار صلح و جهانی مشترک برای نجات کل بشریت پیروی می‌کند. جنبشی جهانی است، ریشه در مبارزه مشترک قرن‌ی طبقه کارگر و خلق‌های تحت ستم علیه استثمار و امپریالیسم و برای سوسیالیسم دارد. اکثریت عظیم مردم ایران در این صف قرار دارند و مهم‌ترین و اساسی‌ترین وظیفه کمونیست‌های ایران، پیوستن به این جنبش جهانی و در ایران خدمت بدان است.

حزب رنجبران ایران، ادامه‌دهنده سازمان انقلابی حزب توده ایران، جزئی است از جنبش کارگری و کمونیستی ایران و جهان که در این

روند نه جنگ، نه صلح به ضرر مردم زحمتکش است



اما ما از جنگ‌های انقلابی که ملت‌ها را آزاد می‌کند و مردم را رهایی می‌بخشد، حمایت می‌کنیم."
(مائو تسه‌توگ، درباره جنگ درازمدت، ۱۹۳۸)

جنگ تجاوزگرانه امپریالیستی و... بقیه از صفحه ۱



جنگ در تمامی کشورها چند مسئله را تشدید می‌کند:

(بودجه‌های نظامی را بالا می‌برد، ارزش پول ملی را پایین می‌آورد، بودجه‌های عمرانی را متوقف یا کاهش می‌دهد، مالیات‌ها را بالا می‌برد و به تورم دامن می‌زند، بیکاری را رشد می‌دهد.

معنای آن برای مردم ایران، آمریکا و اسرائیل، با تفاوت‌هایی، عبارت است از: کاهش درآمد، کوچک شدن سفره مردم، رشد افسارگسیخته تورم، پرداخت مالیات بیشتر، کمبود و کاهش خدمات اجتماعی به‌ویژه برای طبقات متوسط و پایین، نظامی و امنیتی شدن جامعه، کنترل پلیسی بیشتر، درهم کوبیدن اتحادیه‌های کارگری، عقب‌راندن نقش روشنفکران به بهانه خطر امنیت ملی، از بین رفتن فرهنگ امنیت جمعی، رشد خودمحوری، و تضعیف انجیوهای مستقل اجتماعی. کشورهای ضعیف‌تر به دلیل عدم استفاده صحیح از منابع انسانی و اقتصادی، بیشتر متضرر می‌شوند. باز هم سربازان بیشتری کشته می‌شوند و جامعه بیش از پیش از خود بیگانه می‌گردد؛ جامعه‌ای که برای اقشار فقیر و تهی دست از پیش چیزی برای دست دادن نداشته است.

پیش از جنگ ۱۲ و ۴۰ روزه، جنبش‌های اجتماعی در حال رشد بودند. جنبش‌هایی که اگرچه جانباختگان زیادی برجای گذاشتند، اما دستاوردهای زیادی داشتند و رژیم را به عقب‌نشینی‌های متعددی وادار کردند. جنبش دی‌ماه در ادامه همان جنبش بود و به‌همین

به قلدری و زورگویی آشکار در همه عرصه‌های سیاست بین‌المللی روی آورده و سیاست‌های راست و فاشیستی را به‌طور دائم تبلیغ و تشویق می‌کنند. آمریکا می‌کوشد با قلدری، عقب‌ماندگی‌های پنج دهه اخیر اقتصادی و فناوری خود را در سطح بین‌المللی جبران کند و منابع مالی فراهم آورد تا بتواند جلوی رقبا بایستد. ترامپ حتی به اوپاماگیر (طرح بیمه درمانی اوپاما) نیز رحم نکرد. کنترل نفت و کشورهای نفتی، بخشی از راهبرد امپریالیسم آمریکا برای دستیابی به ثروت‌های نفتی و مهار رقبای بین‌المللی است.

در ایران، وضع به گونه‌ای دیگر است. جنگ باعث ویرانی‌های گسترده‌ای شده است. برخلاف آنکه همه مردم انتظار داشتند تفاهم‌نامه باعث آتش‌بس دائمی و کاهش تنش‌های نظامی میان ایران و آمریکا شود، این امید در طی این مدت به یاس تبدیل شده است. اختلافات نه تنها در درون حکومت ایران، بلکه حتی در میان جناح‌های رقیب دولتی در آمریکا بر سر این جنگ بیشتر شده است. بحران در هر دو طرف به اشکال مختلف در حال تشدید است. هیچ‌یک چشم‌اندازی را برای برون رفت از این جنگ متصور نیستند. «نه جنگ و نه صلح»، نوعی سردرگمی در منافع دو طبقه حاکم در ایران و آمریکاست، که حتی با توجه به منافع خود قادر به اتخاذ یک استراتژی در این مورد نیستند. هرچه بحران بیشتر عمق پیدا می‌کند.

«ما کمونیست‌ها مخالف هر جنگی هستیم که به ملت‌ها ظلم کند و مردم را به بند کشد،

به یاد شهرنوش پارسی پور... بقیه از صفحه ۱

شهرنوش پارسی پور یکی از زنان دوران پر آشوب جهان در مهاجرت، میان کانون گرم ایرانیان منطقه خلیج - کالیفرنیا - ما را ترک گفت. تابوتش را هشت زن، یاران وفادارش و شاگردانش بردوش گرفتند و در محیطی گرم با عشق و احترام او را تا آخرین منزل هستی بدرقه کردند.

مرگ را در طبیعت علاجی نیست، اما مرگ بعضی‌ها همچون کوه دماوند سنگین است و بعضی چون پرکاه سبک. سنگینی مرگ و زیبایی زندگی شهرنوش در این است، با این که از خانواده اشرافی برخاست و در زندگی ده‌ها جایزه و دکترای افتخاری نصیب اش شد، اما چون درختی پربار سرفرود آورد و راه خدمت به مردمان آزادیخواه و ستمدیده را در پیش گرفت و با هر آنچه کشید و رنج برد، قلم توانای خود را برای آموزش دیگران به کار گرفت.

او نوشت و گفت سوسیالیست است، برای دفاع از خوبی‌های مشترک انسان‌ها، در برابر بازجوه‌های ستمگر شاهنشاهی و اسلامی که مردم ایران را گرفتار کرده اند، ایستادگی کرد و دامنه مقاومت را به عرصه ادبیات، آنهم با سیمایی پررنگ از زنان گسترش داد.

زیبایی زندگی شهرنوش در این است که با زمان کوتاهی که داشت، خود را وقف خدمت به رهایی انسان و به ویژه زنان که ستون فقرات جهان ستم دیدگان اند قرار داد. ما لبریز از اندوه وبا احساسی عمیق قدردان دستاوردهای اخلاقی، فرهنگی و ادبی او هستیم و خود را شریک غم همه بازماندگان و یاران او که تا آخرین لحظه زندگی در کنارش بودند و یاری اش دادند میدانیم.

فریده و محسن





دلیل به سرعت گسترش یافت و بسیاری از شهرها و شهرک‌ها را دربرگرفت. این جنبش در ادامه اعتراضات خود، به دنبال دستاوردهایی در زمینه اقتصاد و کاهش فشار اقتصادی بر مردم بود، اما در خیانت و سرسپردگی رهبران سلطنت طلب، با کمک امپریالیست‌ها (به ویژه آمریکا و رژیم اسرائیل)، به درگیری مسلحانه‌ای کشیده شد که توده مردم آمادگی شرکت در آن را نداشتند. آنها با بازی با قیام و مبارزه مسلحانه، عملاً آن را به شکست کشاندند و به جمهوری اسلامی بهانه کافی برای سرکوب آن دادند.

وقتی شرایط جنبش‌های اجتماعی در جامعه فراهم باشد، سرکوب فقط می‌تواند در دوره‌ای کارایی داشته باشد. در یک روند زمانی، جنبش‌ها بازتوانمند می‌شوند و با تجربه‌ای بیشتر به خیابان بازمی‌گردند. در جنبش دی‌ماه ۱۴۰۵، سلطنت‌طلبان (به مثابه نمایندگان بورژوازی راست پروامپریالیستی) بخشی از خرده‌بورژوازی تحقیرشده عجل و بدون چشم‌انداز را با خود بر سر مسئله قدرت پروامپریالیستی سلطنت متحد کردند و با این کار، نیروی خفته آن را برای مدتی به نردبان قدرت‌گیری در ایران تبدیل کردند. در نبود یک نیروی سازمان‌یافته دموکراتیک و انقلابی، این کشیده شدن بخشی از خرده‌بورژوازی مرفه به سوی بورژوازی راست سلطنت طلب، مسئله‌ای است که باید برای آینده کار کمونیستی در ایران مورد بررسی دقیق قرار گیرد.

امروز نظریه‌ای مطرح است که همه جنگ‌ها ارتجاعی‌اند و از این قاعده که «نهایتاً بهای جنگ‌ها را مردم می‌پردازند» به این نتیجه می‌رسند که هیچ جنگی اخلاقاً نباید اتفاق بیفتد. این نتیجه‌گیری با دیالکتیک تاریخ نه همخوانی دارد و نه درست است. اگر جنگ‌ها را فقط مقطعی و در زمان جنگ در نظر بگیریم، این قاعده که «جنگ‌ها به ضرر مردم هستند» ظاهراً درست است، اما اگر نگاهی تاریخی به جنگ‌ها بیندازیم، باید میان جنگ‌های ارتجاعی طبقات حاکم ستمگر و استثمارگر، با جنگ‌های انقلابی و رهایی‌بخش طبقات فرودست و محکوم، تفاوت اساسی قائل شویم. جمله «هیچ جنگی نباید رخ دهد» دقیقاً همان صلح‌طلبی لیبرال است که لنین آن را «فرار از مبارزه طبقاتی» می‌نامد. مائو می‌گوید: «صلح تنها از طریق جنگ به دست می‌آید» - منظور او جنگ انقلابی برای سرنگونی ستمگران است. باید به جای محکومیت اخلاقی کلی جنگ، محکومیت طبقاتی از جنگ‌های امپریالیستی صورت گیرد و هم‌زمان، ضرورت آمادگی برای جنگ انقلابی علیه سرمایه‌داری داخلی مطرح شود.

سرمایه را به همراه داشت. تورم در ایران به گونه بی‌سابقه‌ای رشد یافته، به گونه‌ای که ۴۵٪ افزایش حقوق سال ۱۴۰۵ نیز نتوانسته است از فشار اقتصادی بر مردم بکاهد. جامعه پس از جنگ ۴۰ روزه، به روال پیش از جنگ بازمی‌گردد. گاهی صدای انفجار و پرتاب موشک به گوش می‌رسد، اما هراس اولیه از بین رفته است. پس از جنگ، شاهد اعتراضاتی در جنوب ایران و از سوی بازنشستگان بودیم، اگرچه گستردگی آن به سطح پیشین نرسید، اما خواست‌های طبقات فرودست در حال برخاستن و متشکل شدن است.

بورژوازی ایران ممکن است با جنگ‌ها و تخاصمات دیگری روبرو شود، اما وظیفه کمونیست‌ها و جنبش کارگری، نه حفظ یا تأیید رژیم حاکم، بلکه سازماندهی و ایجاد آمادگی برای تعیین سرنوشت نهایی با آن است. فقط این قوای طبقاتی می‌توانند سرنوشتی غیر از روندی که در نزدیک به صد سال گذشته تا روی کار آمدن سرمایه‌داری به آن شکل داده شده، رقم بزنند. بدون خواست سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی و همچنین مبارزه علیه تجاوز امپریالیستی، امکان استقلال نیروی کمونیستی در ایران کاملاً از بین خواهد رفت. در شرایط کنونی که جنبش کمونیستی پراکنده است، سازش مستقیم یا غیرمستقیم با امپریالیست‌ها، اسرائیلی‌ها، و رژیم ایران، آن را به زائده دولت‌های امپریالیستی و مرتجعین، رژیم اسرائیلی و رژیم ایران تبدیل خواهد کرد. به جای چشم‌داشت به کمک‌های سرمایه‌داری خارجی و داخلی، تکیه بر نیروی کارگران و زحمتکشان، همان مسیر واقعی است که تاریخ را می‌سازد و ما را از افتادن به دام‌های سرمایه‌داری می‌رهاند. سازوکار پیشروی جنبش، که حتی در شرایط سخت کنونی مدیران سرمایه را از کارخانه‌ها می‌گریزند، سازماندهی و تشکل است: حزب کمونیست و کمک به تشکلات مستقل کارگری و زحمتکشان جامعه. سازماندهی جنبش کارگری و زحمتکشان ایران، بدون داشتن یک برنامه دقیق در عرصه‌های طبقاتی - اعم از اقتصادی، سیاسی و حتی فرهنگی و نظامی - عملاً امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل، متحد شدن جنبش کارگری-کمونیستی برای ایجاد حزب، قدم اول در راه هرگونه مبارزه عینی است که در برابر ماست.

مهران پیامی

آنچه در جنگ مهم است، صرفاً دلسوزی بورژوازمناشانه علیه جنگ‌ها نیست، بلکه درک این مسئله است که جنگ توسط کدام طبقه رهبری می‌شود و اهداف تاریخی آن چیست. این دو نکته، بنیادین‌ترین درک آگاهانه از جنگ‌ها در دوران کنونی است. در اینجا ما با دو رژیم سرمایه‌داری روبرو هستیم: یکی امپریالیستی و دیگری با ادعای هژمونی‌طلبی منطقه‌ای. یکی به یک کشور جهان‌سومی برای تأمین سرکردگی جهانی‌اش تجاوز کرده و دیگری رژیمی سرمایه‌داری هژمونی‌طلب منطقه‌ای و به شدت مرتجع و خرافی است که با حضور آمریکا به شدت مخالف است. اما نقش مردم در کجاست؟ نه جنگ را شروع کرده‌اند و نه پایان می‌دهند. نقش آنها در تأمین مالی و انسانی جنگ است و این با منافع مردم در ایران، آمریکا و اسرائیل کاملاً مغایرت و ضدیت دارد. ما مخالف دفاع و مبارزه علیه اشغالگری و غارت توسط امپریالیست‌ها نیستیم، اما آیا در این مبارزه که مردم فقیر و زحمتکش بهای آن را می‌پردازند، نقشی در سیاست و رهبری آن دارند؟ به هیچ وجه. به همین دلیل، کارگران و زحمتکشان، هرچند خواهان اشغال و تجاوز و غارت کشورشان نیستند، اما خواهان آن هستند که با سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی - در عین مخالفت با تجاوز - جهانی نو بسازند؛ جهانی که دولت‌های سرمایه‌داری جرأت تجاوز و حمله به یک کشور را از سر بیرون کند و به جای دولت‌های سرمایه‌داری، کشور کارگران و زحمتکشان، صلح و همزیستی را جایگزین جنگ کند. در این مقطع، ساختن کشوری قوی، آباد، با مردمی متحد و آزاد از قید ستم و سرمایه، با دولتی برآمده از کارگران و زحمتکشان، قدم اول از میان بردن هر نوع جنگی است. به عبارت دیگر، نباید از رژیم جمهوری اسلامی در برابر آمریکا دفاع کرد، بلکه باید از تضعیف هر دو دشمن (امپریالیسم خارجی و سرمایه‌داری داخلی) برای پیشبرد انقلاب پرولتری بهره برد. به هرروی، تأثیرات جنگ، دلار را به سطح ۱۸۵ هزار تومان رساند و سطح فقر و بیکاری را گسترش داد. اما همان‌طور که در شماره‌های قبلی رنجبر نیز نوشته‌ام، رژیم جمهوری اسلامی دولتی فقیر نیست؛ فقر مردم نشان از استثمار و غارتی دارد که هر روزه توسط طبقه حاکمه در ایران انجام می‌شود. هنوز تأثیر جنگ و فشار اقتصادی کاهش نیافته که رژیم اسلامی میلیون‌ها دلار را صرف گردش جنازه خامنه‌ای در شهرها و بسیج توده‌های متوهم و مذهبی کرد؛ نمایی از قدرت و هم‌زمان عقب‌ماندگی که فقط گریه، شعار و مجیزگویی به مجتبی خامنه‌ای به مثابه رهبر جدید نظام

دستها از خاورمیانه کوتاه



جنگ، امپریالیسم و مسئله آترناتیو انقلابی.... بقیه از صفحه ۱

جنگ، امپریالیسم و مسئله آترناتیو انقلابی

جنگ‌های امپریالیستی بخشی از منطق نظام سرمایه‌داری جهانی است؛ برای تسلط بر منابع، بازارها و بازتقسیم قدرت. در برابر این نظم ویرانگر، تنها آترناتیو واقعی، سازماندهی مستقل طبقه کارگر و زحمتکشان و مبارزه برای تغییر انقلابی است.

- ریشه‌های جنگ‌های امپریالیستی
- امپریالیسم و بحران سرمایه‌داری جهانی
- تجربه تاریخی مقاومت و مبارزه
- وظایف ما: ساختن آترناتیو انقلابی



است که نارضایتی توده‌ای، هرچند شرط لازم برای تحول اجتماعی است، اما بدون سازمان انقلابی، برنامه سیاسی روشن و رهبری طبقاتی، می‌تواند به شکست، انحراف یا حتی استقرار اشکال جدیدی از سلطه بورژوازی بینجامد. این مسئله درباره اپوزیسیون ایران نیز صادق است. پراکندگی نیروهای چپ، اختلافات تاریخی و ناتوانی در ایجاد یک جبهه متحد طبقاتی، یکی از ضعف‌های جدی جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران بوده است. تا زمانی که یک آترناتیو مستقل کارگری و سوسیالیستی شکل نگیرد، خلأ موجود می‌تواند توسط نیروهای راست، سلطنت‌طلب یا پروژه‌های وابسته به قدرت‌های خارجی پر شود.

از همین رو، حمایت بخشی از اپوزیسیون راست از فشارهای خارجی، تحریم‌ها و حتی مداخلات نظامی، تصادفی نیست. این جریان‌ها تغییر سیاسی را نه از مسیر مبارزه مستقل مردم، بلکه از طریق جابه‌جایی قدرت با اتکاء به حمایت دولت‌های امپریالیستی دنبال می‌کنند. چنین پروژه‌ای، حتی در صورت موفقیت، به معنای انتقال قدرت از یک جناح بورژوازی به جناحی دیگر خواهد بود و نه تحقق آزادی، برابری و حاکمیت مردم. وظیفه کمونیست‌ها در چنین شرایطی، انتخاب میان جمهوری اسلامی و امپریالیسم نیست. این دو، اگرچه در تعارض با یکدیگر قرار دارند، اما هر دو در چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری عمل می‌کنند و هر دو، به شیوه‌ای متفاوت، در برابر منافع طبقه کارگر قرار می‌گیرند. سیاست مستقل طبقه کارگر، نفی هر دو قطب ارتجاع است: ارتجاع مذهبی حاکم بر ایران و ارتجاع امپریالیستی به رهبری آمریکا و متحدانش. بدیل واقعی نه در بمب‌افکن‌های آمریکا و اسرائیل نهفته است و نه در تداوم جمهوری اسلامی؛ بلکه در سازمان‌یابی مستقل طبقه کارگر، اتحاد نیروهای سوسیالیست، گسترش شوراهای مردمی، تقویت تشکلهای مستقل کارگری و مبارزه برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و استقرار حکومتی مبتنی بر آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و حاکمیت شوراهای مردمی است.

شعار ما روشن است:

نه به جنگ امپریالیستی؛

نه به جمهوری اسلامی؛

زنده باد مبارزه مستقل طبقه کارگر؛

زنده باد سوسیالیسم.

کانی

امکان دستیابی به یک توافق پایدار و برابر با قدرت‌های امپریالیستی را با پرسش‌های جدی روبه‌رو می‌کند.

اما نقد امپریالیسم هرگز به معنای دفاع از جمهوری اسلامی نیست. جمهوری اسلامی خود حکومتی سرمایه‌داری، سرکوبگر و ضدکارگری است که بقای خود را بر استثمار نیروی کار، سرکوب آزادی‌های سیاسی، تبعیض علیه زنان، سرکوب ملیت‌ها و اعدام مخالفان استوار کرده است. این حکومت بارها از فضای جنگ، تحریم و تهدید خارجی برای تشدید سرکوب داخلی، ایجاد فضای امنیتی و جلوگیری از رشد مبارزات اجتماعی استفاده کرده است. از این رو، هرگونه سیاست مستقل طبقه کارگر باید مرزبندی روشنی هم با امپریالیسم و هم با جمهوری اسلامی داشته باشد.

از سوی دیگر، این نیز یک واقعیت تاریخی است که رابطه میان جمهوری اسلامی و قدرت‌های غربی همواره صرفاً رابطه‌ای مبتنی بر تقابل نبوده است. در مقاطع مختلف، همین قدرت‌ها با در نظر گرفتن منافع خود، سیاست‌هایی را در پیش گرفته‌اند که به بقای جمهوری اسلامی یاری رسانده است. امپریالیسم نه بر اساس معیارهای اخلاقی، بلکه بر اساس منافع سرمایه جهانی عمل می‌کند. هر حکومتی که بتواند این منافع را، در هر مقطع، تأمین یا مدیریت کند، می‌تواند به بخشی از معادلات قدرت تبدیل شود.

در چنین شرایطی، طرح این مطالبه که «مردم باید به خیابان بیایند» بدون پاسخ به مسئله رهبری سیاسی، آترناتیو طبقاتی و سازمان‌یافتگی، بیش از آنکه یک راهبرد انقلابی باشد، به یک شعار انتزاعی شباهت دارد. تجربه انقلاب‌های معاصر نشان داده

نتیجه تضادهای درونی سرمایه‌داری و رقابت قدرت‌های بزرگ برای تقسیم مجدد جهان می‌داند. لنین در امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری نشان داد که انحصارات مالی و صنعتی، صدور سرمایه و رقابت برای تسلط بر بازارها، منابع خام و مسیرهای استراتژیک، جنگ را به بخشی جدایی‌ناپذیر از حیات نظام سرمایه‌داری تبدیل می‌کنند. از این منظر، سیاست آمریکا در قبال ایران را نمی‌توان صرفاً در چهارچوب پرونده هسته‌ای توضیح داد. ایران در یکی از حساس‌ترین مناطق ژئوپلیتیکی جهان قرار گرفته است. خلیج فارس و تنگه هرمز شریان حیاتی انتقال انرژی جهانی هستند و هرگونه تسلط بر این منطقه، اهرم بزرگی در رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی محسوب می‌شود. در شرایطی که رقابت میان آمریکا و چین به محور اصلی نظم جهانی تبدیل شده است، کنترل منابع انرژی و مسیرهای انتقال آن، بخشی از استراتژی مهار رقبا اقتصادی آمریکا به شمار می‌رود. بنابراین، تقابل با جمهوری اسلامی را باید در متن این رقابت جهانی نیز فهمید، نه صرفاً به عنوان واکنشی به سیاست‌های هسته‌ای تهران.

تجربه برجام نیز این واقعیت را آشکار کرد که حتی توافقی‌های رسمی نیز تا زمانی اعتبار دارند که با منافع استراتژیک قدرت‌های امپریالیستی همسو باشند. خروج یک‌جانبه دولت ترامپ از برجام، صرف‌نظر از ارزیابی ما از خود این توافق، نشان داد که در مناسبات امپریالیستی، هیچ تضمینی برای پایبندی به قراردادهای فراتر از موازنه قوا وجود ندارد. این تجربه، توهم به

نه سازش با واقعیت، نه گریز از واقعیت؛ مداخله برای دگرگونی واقعیت



لیبرالیسم در ضدیت با بقیه از صفحه آخر



نیز همراه بوده - را تبدیل به قانونی کلی می کنند، بدون این که دلیلی بر حاکمیت این شیوه تولید در دست داشته باشند. به سخن دیگر از کاه کوهی می سازند که اوج غیرمستدل و غیرعلمی بودن آن کاملاً آشکار است.

هدف اینان با مجموعه این صغرا کبراها آن است که «اثبات کنند» مارکسیسم را باید کنار گذاشت و برای برچیدن استبداد در ایران مبارزه کرد، آن هم با دید «همه با هم» علیه دارودسته حاکم که چیزی بیشتر از آن نیست که مبارزه طبقاتی را باید کنار گذاشت. این دیدگاه آشتی طبقه کارگر با سرمایه داران لیبرال را تجویز می کند تا نهایتاً این بار این سرمایه داران به قدرت دست یابند.

این دیدگاه ورشکسته که مارکسیست ها را متهم می کند که سیر تحولات جامعه ایران را نمی شناسند - ضمن این که نیمه ای از حقیقت را بیان می کند - در لفافه «بررسی علمی ایران» و نفی تلاش کمونیست ها در تکیه به مبارزه طبقاتی و ضرورت انجام انقلاب سوسیالیستی، تدریجاً دارد به شیپور تبلیغاتی بورژوا لیبرال ها تبدیل می شود. در حالی که اینان هم اکنون با روی کار آمدن «اصلاح طلبان» رژیم ولایت فقیه می بینند که آنان به عنوان مدافعان سرمایه داری لیبرال که با سرمایه داری دولتی در تضاداند، در همین دوران کوتاه قدرت گیری شان، چیزی که در مخیله شان خطور نمی کند برچیدن استبداد مورد نظر این حضرات است و بقایای مدافعان بورژوازی لیبرال سکولار نیز هیچ گاه در

می باشد.

کمونیسم علمی هیچ گاه ادعا نکرده است که تا آخرین رمز و رموز پیش روی جامعه سوسیالیسم را می تواند از پیش تعیین کند و با احترام به اصل ارجحیت پراتیک به مثابه شیوه ای ماتریالیستی به جز در نکات عام بینشی، از حرکت مشخص هر جامعه در زمان معین برای پیش بردن اصول سوسیالیستی دفاع می کند. به همین علت جز بیان نکات اساسی مربوط به نظام های طبقاتی و از جمله نظام سوسیالیستی نیز که هنوز نظامی طبقاتی است، ضمن این که تلاش برای به زوال کشاندن طبقات، مبارزه طبقاتی، دولت طبقاتی می کند، تا به جامعه کمونیستی در جهان آزاد از هرگونه استثمار و ستم و تبعیض گام بگذارد، وارد جزئیات ساختمان سوسیالیسم از قبل نمی شود.

بنابراین رشد جامعه سوسیالیستی در گرو حل مسائل آن توسط سازندگان آن و نه توسط بقایای نظام سرمایه داری یعنی بقایای بورژوازی سلب مالکیت شده، تعداد قابل ملاحظه خرده بورژوازی و بقایای جامعه فئودالی است که در لفافه مذهب و آیین و رسومات آن سدی در پیش روی سوسیالیسم می باشند. به این اعتبار، کسانی که با تمام وجود برای ساختن جامعه سوسیالیستی تلاش می کنند، نباید حتی برای یک لحظه مبارزه طبقاتی موجود در سطح چنین جامعه ای را که بسیار حادث تر و پیچیده تر و ظریف تر پیش برده می شود، کنار بگذارند. حال اگر به استدلال مدافعان نظام دموکراسی مشارکتی در سوسیالیسم توجه کنیم، محور اساسی آن کنار گذاشتن مبارزه طبقاتی و تبلیغ «همه با هم» از طریق این دموکراسی در پیشبرد مسائل در سوسیالیسم می باشد. این خیالبافی ها و نفی اصول تئوریک کمونیسم علمی، در مورد پیشبرد مبارزه طبقاتی بنا بر رشد دیالکتیکی این اصول، علف های خاردار مضر هستند که در باغ گل و ریحان مبارزه طبقاتی روییده و تنها و تنها در خدمت بورژوازی لیبرال مقامی می یابند و بزرگ ترین تحول آنان هم در حد سکولار شدن است و نه بیشتر!

درک یک جانبه روشن فکران خرده بورژوا از مقوله دموکراسی و معادل قرار دادن آن با آزادی، خود زمینه ساز گرایش های فوق می گردد. چه از نظر تاریخی و چه بنا به تحلیل طبقاتی توسط کمونیسم علمی، دموکراسی در سطح حاکمیت معنا می یابد

تاریخ حقوق کارگران و زحمت کشان و کمونیست ها را به رسمیت نشناخته اند. از سوی دیگر، جناح دیگری از روشن فکران خرده بورژوا که می بینند با گذشت زمان و ورشکستگی نظام سرمایه داری، سوسیالیسم اعتباری روزافزون در میان توده های کارگر و زحمت کش می یابد، به دست کاری در اصول اساسی کمونیسم علمی می پردازند و راه حل پیش روی سوسیالیسم را از جمله در گرو «دموکراسی مشارکتی» ذکر می کنند. کمونیسم علمی بر اساس تحلیل طبقاتی از جوامع بشری و این که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله جامعه جهانی انسان ها را به حد از خودبستگی کشانده، راه حل زیر را ارائه می دهد: از بین بردن استثمار و ستم و انواع تبعیض های موجود در جامعه جز از طریق انقلاب قهرآمیز، سلب مالکیت خصوصی و استقرار مالکیت عمومی ممکن نیست. در این راستا، طبعاً در جامعه سوسیالیستی سلب مالکیت شدگان به راحتی حاضر نیستند بهشت حاکمیت از دست رفته شان را با میل و رغبت در اختیار هدایت آنانی بگذارند که فاقد مالکیت اند و اینان طبق شواهد عظیم تاریخی مجبورند نسبت به سلب مالکیت شدگان دیکتاتوری اعمال نمایند تا آن ها نتوانند با تدارکی ضدانقلابی، بهشت از دست رفته شان را به مثابه مشت ناچیزی از مردم دوباره به دست آورده و به استثمار و ستم اکثریت عظیم ساکنان کشورهای جهان بپردازند. به همین علت، کمونیسم علمی بدون ریا و تزویر دیکتاتوری پرولتاریا و دموکراسی شورایی را دوران اولیه گذار به کمونیسم ذکر کرده و حتی طی این دوران تاریخی، انجام انقلابات فرهنگی متعدد را برای زدودن کلیه افکار و سنت های ارتجاعی ضرورتی اجتناب ناپذیر بیان کرده است. تاریخ جوامع بشری نشان داده که علیرغم خصلت جهانی انقلابات پرولتری به دلیل به وجود آمدن حلقه های ضعیف در زنجیر اسارت سرمایه داری امپریالیستی، می توان این زنجیر را در این حلقه ها شکست و در حیطه تلاش برای استقرار سوسیالیسم در آن ها پیش رفت. این تاریخ هم چنین نشان داده که سرمایه داری جهانی با تمرکز کلیه نیروهای اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و تبلیغاتی خود تلاش کرده تا پدیده نوظهور سوسیالیسم را در نطفه خفه کند. امری که حاکی از حدت و سیوعیت مبارزه طبقاتی از جانب سرمایه داری جهانی



دست آورده است، اما با حوادثی روبرو شد که خارج از انتظارش بود. باید اعتراف کنم که تمایل نداشت در باره ما قضاوت کند، اما این را می دانست که این "لنگو" است که موجب از هم پاشیدن شدن کانون خانواده شده است و زندگی را برای او تلخ کرده است.

"پوتیش" برخلاف نظر پدرش، ادامه تحصیل در "بوکونی" را رها کرد. او به من گفت "نمی توانم در کنار فرزندان رقبای طبیعی تو، یعنی صاحبان صنایع پارچه بافی تحصیل را ادامه دهم. من نتوانستم به او حق ندهم. او به عنوان یکی از کارکنان "فدراسیون جوانان کمونیست" در میلان شروع به فعالیت کرد، اما به من اطمینان داد که به تحصیلش ادامه دهد. او خانه ای را که به کمک هم میله کرده بودیم بسیار دوست داشت. اتاق نشیمن را برای دوستان در نظر گرفتیم و "پوتیش" خوشحال بود از این که می تواند جوانان "فدراسیون جوانان حزب کمونیست را همچون "برلینگوئر" و "جولیانو پاپتا" را که اغلب به "میلان" می آمدند به خانه اش دعوت کند.

در همان دوران بود که کتابم... **ولی فردا روز خواهد شد** را که در باره اردوگاه های مرگ بود تمام کردم. "پوتیش" دست به کار شد و تلاش کرد کتاب دیگرم را **جوانی بدون آفتاب** - کتابی که در سال ۱۹۳۷ فقط در فرانسه منتشر شده بود - در ایتالیا منتشر کنیم. برای کتاب جدیدم ناشری به نام "جولیو تره ویزانی" پیدا کردم.

سخن از زمانی است که کارگران کشاورزی دست به مبارزه ای گسترده زده بودند و در جریان آن در "امیلیا" یک جوان کشاورز را کشته بودند. کارگران کشاورزی در صف اول این مبارزات جای داشتند و علیه بهره کشی و استثمار، خواست هایی را مطرح می کردند. در این مبارزه جوانان کمونیست نیز فعالانه شرکت داشتند. پوتیش تا آن زمان به جرم شرکت در تظاهرات ایالتی، دوبار از طرف پلیس توقیف شده بود ولی وقتی کارت دانشجویی مدرسه

خود نظام سوسیالیستی می باشد. قانون اساسی سوسیالیسم نیز توسط شوراهای کارگری و زحمت کشان تصویب شده و حتی در صورت ضرورت به رأی عمومی مردم هم گذاشته خواهد شد. و تخطی در هر سطحی از آن طبعاً به مجازات نیاز خواهد داشت.

کلیه کمونیست هایی که آغشته به باورهای خرده بورژوازی نیستند، ضرورت دارد که در مبارزات طبقاتی پیش رو در ایران به مبارزه با نظرات رفرمیستی و اصلاح طلبانه و لیبرالیستی بورژوازی به مثابه «رهایی بخش» پرداخته و مانع آن شوند که توهّمات جدیدی در روند مبارزه طبقاتی میدان شکوفایی پیدا کنند و بار دیگر در به حاکمیت رساندن بورژوازی لیبرال سکولار قرار بگیرند. فراموش نکنیم که بورژوازی لیبرال کنونی در صورت قدرت گیری در ایران همانند پیشینیان ۲۰۰ تا ۴۰۰ سال پیش خود فکر نمی کند، چون که مبارزه طبقاتی علیه فئودالیسم در ایران در شرایط کنونی تعیین کننده مناسبات طبقاتی حاکم و استراتژیک نیست و مبارزه طبقاتی در سطح استثمار کارمزدی اساساً جریان دارد. بورژوازی لیبرال از سوسیالیسم به مراتب بیشتر از بقایای نظام فئودالی هراس دارد.

ک. ابراهیم - ۱۰ آذر ۱۳۹۲

خاطرات ترزا نوجه... بقیه از صفحه آخر

که تحت عنوان «حکومت مردم بر مردم» بیان می شود. تضاد این ادعا در خودش آشکار است. حاکم شدن و حکمراندن عده ای از مردم بر عده دیگر مفهومی جز نابرابری بین آنان ندارد. به این اعتبار دموکراسی حلال مشکلات مردم و رهایی آزادی آنان نیست.

مارکسیسم با تدقیق همین ناروشنی است که دموکراسی را امری طبقاتی می داند و نشان داده است که در تاریخ جوامع بشری، صاحبان وسایل تولید و مبادله تا به امروز حاکم بوده اند، و بر اکثریت عظیمی از مردم که فاقد این وسایل بوده و تنها صاحب نیروی کار خود بوده اند و پیوسته تحت استثمار و ستم و تبعیض قرار داشته اند، حکمرانده اند. به همین جهت از «دموکراسی برده داری، فئودالی و بورژوازی» که آزادی ها را برای برده داران، فئودال ها و سرمایه داران اساساً تقدیم کرده اند، صحبت کرده و می کنند.

کمونیست ها هم چنین اعتقاد به این دارند که «تاریخ بشر، تاریخ مبارزه طبقاتی» و «تلاش برای گذار از حیطه ضرورت ها به قلمرو آزادی» بوده است. نتیجه آن که نظیر همه جوامع طبقاتی در سوسیالیسم نیز حاکمیت و دیکتاتوری طبقه کارگر - به مثابه اکثریت جامعه - بر بورژوازی - به مثابه اقلیت - سلب مالکیت شده و بقایای افرادی که در ضدیت با سوسیالیسم قرار داشته باشند، اعمال خواهد شد و برای کلیه افراد غیرکارگری که همراه کارگران در پیشبرد سوسیالیسم فعالیت می کنند دموکراسی پرولتاریایی (حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به شیوه ای شورایی، استفاده از آزادی عقیده و بیان و تجمع و تحزب) وجود خواهد داشت. و برای مخالفان نظام سوسیالیستی که مشتی ناچیز می باشند به جز آزادی عقیده و بیان و رأی دهی، امکان دیگری داده نخواهد شد. قابل تصور نیست که نظام پوسیده ارتجاعی را اول سرنگون باید ساخت و سپس به مدافعان این نظام پوسیده و سرنگون شده هر نوع آزادی مورد استفاده مدافعان نظام نو و به خصوص متشکل شدن را دو دستی هدیه نمود تا علیه آن دست به اقدام بزنند. این امر در شرایطی که انقلاب سوسیالیستی در اکثر کشورهای جهان رخ نداده و در اندک کشورهایی که در محاصره نظام سرمایه داری جهان باشند، پیروز شده باشد، بیش از پیش مصداق می یابد و خطرناک ترین تصمیم قانونی در سرنگونی



دست ها از کوبا کوتاه



"بوکونی" را نشان داده بود آزادش کرده بودند. در آن زمان در واقع اکثریت دانشجویان نسبت به مسائل بی تفاوت بودند. آنان از شرکت در مبارزات سندیکایی خود داری می کردند، چه رسد به این که بخواهند در مبارزات کارگران کشاورز روستاها شرکت کنند.

این مبارزه زمانی به جریان افتاد که مبارزات کارگران پارچه بافی نیز به طور مداوم در جریان بود. روزی که به "رم" رفته بودم تا با صاحبان صنایع در وزارت کار در مورد تعرفه کارمزدی و ریتم کار که به طور فشرده با مسئله اشغال رابطه داشت صحبت کنم، در آن زمان "اکيله ماراتزا"، عضو "حزب دموکرات مسیحی" وزیر کار بود. از آن جا که او در "تهضت مقاومت" شرکت داشت، روابط اش با ما خوب بود. در طول گفتگو با "ماراتزا"، در یک لحظه، او از من خواست برایش توضیح دهم کار مزدی برای کارگران پارچه بافی چگونه است. او تا حدی در ارتباط با کارمزدی فلزکاران آشنایی داشت، اما از کارمزدی پارچه بافی بی اطلاع بود. سعی کردم برایش مسئله را توضیح دهم. در گرماگرم بحث، او را "ماراتزای عزیز" صدا زدم. با تعجب و با خوشحالی گفت: که این اولین باری است که یک "خانم کمونیست" او را "ماراتزای عزیز" صدا می زند.

در طول جلسات، ریاست جلسه را او به عنوان وزیر به عهده داشت و می بایستی برای لحظه ای بیرون برود. از من تقاضا کرد جای او را بگیرم. در حالی که در جایگاه ریاست جلسه نشستم، فرا خوانی از جانب "فدراسیون کارگران پارچه بافی" میلان رسید. رفیقی را فرستادم تا ارتباط بگیرد، من نمی خواستم غیبت کنم. رفیق با حالتی دگرگون بازگشت و زیر گوشم گفت: "استلا نمی دانی چه اتفاقی افتاده است".

حرفش را قطع کردم و گفتم: "بعدا بگو، حالا نمی توانم به تو گوش کنم".

"ماراتزا" برگشت. او درحالی که بر صندلی ریاست خود جای می گرفت از رفیق پرسیدم چه شده؟ او به من گفت پسر "پوتیش" را در جریان تظاهرات کارگران کشاورزی دستگیر کرده اند و اکنون در "سن ویتوره" است. به رغم انتظار حاضران با خوشحالی جواب دادم: "دیگر وقتش بود، او تنها فرد خانواده بود که تا به حال به زندان نرفته بود. عصر آن روز موفق شدم ادامه گفتگو را یک روز به عقب بیندازم و به طرف میلان حرکت کنم. صبح روز بعد در دفتر بازپرسی که وظیفه مطالعه و رسیدگی به اتهام "پوتیش" را داشت رفتم و در دفتر تقاضای آزادی فوری "پوتیش" را کردم و گفتم، تظاهرات در واقع صلح امیز بود، نه پوتیش و نه بقیه رفقایش نمی توانستند مقصر شناخته شوند. بازپرس در جواب من گفت: "اما پسر شما یک

کارگر کشاورز نیست، او یک دانشجو است". گفتم: "کجا نوشته شده که کارگر کشاورز و دانشجو نمی توانند با هم، هم سخن باشند؟ آن ها در تظاهرات جوانان دستگیر شده اند. دانشجو و کارگر کشاورز هر دو از زمره جوانان کارگرانند". مسئله این بود که بازپرس هنوز نتوانسته بود از بازداشت شدگان بازجویی کند و بنا براین نمی توانست دستور آزادی آن ها را بدهد. در حقیقت هنوز فرصت نکرده بود به "سن ویتوره" برود. از آن جا که اتومبیل "فدراسیون کارگران پارچه بافی" منتظرم بود، پیشنهاد کردم تا او را به "سن ویتوره" برسانم، به این ترتیب من هم می توانستم فوراً پسر را ببینم. بازپرس کمی تردید داشت و دست آخر قبول کرد که با ما حرکت کند. یکی از رفقای سوسیالیست راندگی که می کرد - من هیچوقت راندگی را یاد نگرفتم - با تعجب دید که به همراه قاضی خارج شدم.

در "سن ویتوره" قاضی با پوتیش صحبت کرد و در حالی که از بقیه پسرها بازجویی می کرد، من توانستم به پسر نزدیک شوم و با او صحبت کنم. او اولین کلماتی که گفت این ها بود: "اما میدانی، تا همه را آزاد نکنند من از این جا خارج نمی شوم".

"چند نفری که دستگیر شده اید؟"

"من و تورانی"

او نوه "فلیپو توراتی" کمونیست، بود. پوتیش ادامه داد: "ولی در زندان ۲۰ نفری هستیم که اعتصاب کرده ایم".

قاضی به من گفت، مورد دستگیری آن ها متفاوت است که بایستی در مورد هریک جداگانه تحقیق شود. در این فاصله تصمیمی برای "پوتیش" و "توراتی" گرفته نشد، اما قرار شد در طول روز قاضی دستور آزادی از زندان را برای هردوی آن ها امضا کند. این حادثه از دو جهت خنده دار بود. اول این که، وقتی "پوتیش" به خانه برگشت عیناً یک زندانی که عمری را در زندان گذرانده باشد، از سلول و سوپ زندان حرف می زد. اتفاق دیگر این که فردای آن روز، روزنامه های میلان تحت عنوان "اخبار" چنین انتشار دادند که نماینده محترم "ترزا نوچه" کارش به دزدیدن یک قاضی کشیده است تا او را مجبور کند حکم آزادی پسرش را از زندان صادر کند.

دخالت من در آزاد کردن "پوتیش" عکس العمل های دیگری هم به همراه داشت. چند وقت بعد در تمام ایتالیا تظاهراتی علیه پیوستن ایتالیا به قرارداد اتلانتیک به جریان افتاد. این مبارزه از "مونت چیتوریو" آغاز شد. در طول بحث، موضعی که لازم بود اتخاذ کنم، به رفیق "لاکونی" که در آن وقت منشی گروه کمونیست در پارلمان بود، پیشنهاد کردم

تاکتیک کارشکنی را به کار گیریم که این قانون به تصویب نرسد. او با وحشت به من نگاهی کرد و گفت: "چنین کاری ایجاد گرفتاری می کند، تا کنون چنین کاری نکرده ایم". گفتم، "یعنی چه؟ این که یک کار غیرقانونی نیست، از سنت هایی است که در پارلمان ایتالیا و در پارلمان کشورهای دیگر به کار گرفته می شود. از طرفی قرارداد اتلانتیک است که گرفتاری ایجاد می کند و این چیزی نیست که بشود هر روز آن را عوض کرد".

وقتی دیدم "لاکونی" را نمی توانم قانع کنم، پیش "تولیاتی" رفتم. پس از این آن چه را که به لاکونی گفته بودم تکرار کردم و اضافه کردم که به کارگیری شیوه کارشکنی در ایتالیای جمهوری درست به خاطر این که برای اولین بار صورت می گیرد، در کشور عکس العمل به وجود می آورد و به ما امکان می دهد که توده ها را علیه قرارداد اتلانتیک بلند کنیم و به آنان در ارتباط با این قرار داد شناخت دهیم و بگوئیم که نتیجه آن می تواند به جنگ منجر شود.

"تولیاتی" نگاهی به من کرد و فقط جواب داد: "این هم یک فکری است". در مورد این فکر فوراً در کمیته رهبری گروه پارلمانی بحث شد و تصمیم گرفته شد که آن را با رفقای سوسیالیست در میان بگذاریم. به اجرا گذاشتن تاکتیک کارشکنی علیه قرارداد اتلانتیک، سبب می شد وحدت عمل و پیوند محکم تری بین ما و سوسیالیست ها به وجود آید. سوسیالیست ها قبول کردند و حد و حدود چنین شیوه مبارزه پارلمانی دقیقاً روشن شد. کلیه نمایندگان دو گروه برای اظهار نظر اسم نویسی کردند. آن ها همه پیش بینی کرده بودند که رئیس مجلس، قوانین مجلس را به اجرا خواهد گذاشت. بنا بر این هرکس صحبت خود را به صورت نوشته ای طبق قانون ۲۰ دقیقه حق صحبت کردن تنظیم کرده بود. بعد هم سخنان سعی می کرد آن قدر بحث را ادامه دهد و آن را طولانی کند تا این که رئیس مجلس مجبور شود بحث اش را قطع کند.

همان گونه که پیش بینی می شد، این مبارزه انعکاس عظیمی در سطح ملی و بین المللی به وجود آورد. در حقیقت این حرکت به دنیا نشان داد که "دمکرات مسیحی"، تمام کشور را پشت سر خود ندارد. در حالی که نمایندگان ما در پارلمان مبارزه می کردند، کارگران در نقاط مختلف کشور تظاهرات را سازماندهی می کردند. کارگران در "میلان" کار را متوقف کردند، سخنرانی ها و صفوف تظاهرات متحد به ویژه از جوانان به وجود آمده بود.

در بازگشتم به "میلان" پس از مبارزه پارلمانی - طبعاً به خاطر این که ما اکثریت را در پارلمان نداشتیم، قرارداد اتلانتیک تصویب شد -



جنگ اعلام شد:

«عصر، عصر، عصر...»

ایتالیا! آلمان! اتریش!

و در میدان، که با سیاهی ترسناک

ترسیم شده بود،

جریانی از خون سرخ جاری شد.

صورت یک کافه، با خون آغشته شد،

و با فریاد حیوانی، خون به صدا درآمد:

«بازی‌های رایین را با خون مسموم

می‌کنیم!

با رعد و برق بمبها، مرم‌رم را

می‌شکنیم!»

از آسمان، که با نوک نیزه‌ها خراشیده

شده بود،

اشک‌های ستارگان، مانند آرد در الک،

می‌ریختند،

و پاهایی که از هم‌فکری خسته شده

بودند، ناله می‌کردند:

«آه، بگذارید، بگذارید،

بگذارید...»

ژنرال‌های برنزی، برپایه‌ی تراشیده‌شده،

التماس می‌کردند: «ما را آزاد کنید، و

ما خواهیم رفت.»

بوسه‌های خدا حافظی سوارکاران، صدا

می‌دادند،

و پیاده‌نظام، به سمت قاتل - پیروزی -

می‌خواستند.

در خواب، برای شهر در حال گسترش،

صدای خنده‌دار صدای توپ‌ها به گوش

می‌رسید،

و از غرب، برف قرمز می‌بارید،

تکه‌های پرطعم گوشت انسان.

در میدان، دسته به دسته سربازان جمع

می‌شوند،

ورگ‌های سرشان، از خشم، متورم

می‌شوند.

«صبر کنید، شطرنج را از ابریشم پاک

می‌کنیم،

در خیابان‌های وین، پاک می‌کنیم.»

فروشنده‌گان روزنامه، با صدای بلند

شنیدم که تعداد زیادی از دستگیر شده گان در تظاهرات، جوانان و نوجوانان اند، تعداد زیادی دختر و پسر از چهارده سال تا شانزده سال . پسرها را به "بکاریا" و دختران را به دارالتادیب بچه های منحرف فرستادند. جوانانی که بیش از هجده سال داشتند را روانه زندان "سن ویتوره" کرده بودند. رفقای فدراسیون جوانان "میلان"، از من خواستند آنچه را که برای "پوتیش" و "توراتی" انجام داده بودم برای آزادی این بچه ها انجام دهم. فوراً کار را شروع کردم، به خصوص وقتی فهمیدم جوانان را به "بکاریا" و به دارالتادیب فرستاده اند بسیار ناراحت شدم. می دانستم که ماندگار شدن این ها در آن مکان ها معنایش چیست. چنین بود که با شتاب به شهربانی و فرمانداری رفتم. به خاطر می آورم که روی میز قاضی عکس بچه هایش مشاهده می شد. در حالی که به آن عکس ها اشاره می کردم گفتم: "فکر کنید اگر فردا بچه های شما در زندان محبوس شوند و آن هم بی آن که هیچ کار بدی کرده باشند تکلیف شما چه خواهد بود. به علاوه مگر نه این که تظاهرات برای ابراز نظر بر اساس قانون حرکتی غیرقانونی نیست".

یکبار دیگر در برابر قاضی دادگستری قرار می گرفتم. درحالی که آن ها به "سن ویتوره" می رفتند تا به افرادی که سن بیشتری داشتند بپردازند، من با مجوز برای آزاد کردن بچه ها به "بکاریا" و دارالتادیب رفتم و در آن جا خواهران روحانی آزاد شدن بچه ها را موکول به مراجعه مادرانشان کردند. ولی من از قدرت پارلمانی خود استفاده کردم و گفتم که به عنوان نماینده پارلمان جوابگو خواهم بود و مسئولیت چنین کاری را قبول خواهم کرد و دختران را شخصا تحت حمایت خود خواهم گرفت.

دختران سوار ماشین "فدراسیون کارگران پارچه بافی" شدند، به طوری که همگی همچون ماهی ساردین به هم چسبیده بودند، آنان را به محل فدراسیون بردم تا به منازلشان تلفن کنم و مادرانشان را خاطر جمع کنم. بعد از ظهر پسرهایی که در "بکاریا" بودند و روز بعد آن هایی که در "سن ویتوره" بودند، همگی آزاد شدند. به این ترتیب مبارزه من علیه قرارداد اتلانتیک پایان یافت." در شماره بعد ادامه دارد

لیلا تیرماه ۱۴۰۵

فریاد می‌زدند: «روزنامه‌ی عصر را

بخرید!

ایتالیا! آلمان! اتریش!»

و از شب، که با سیاهی ترسناک ترسیم

شده بود،

جریان خون، جاری و جاری بود.

و. مایاکوفسکی، ۲۰ جولای ۱۹۱۴

بجز نوشته‌هایی که با امضای

تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر

نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد،

دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه

رنجبر به امضاهای فردی است و

مسئولیت آن‌ها با نویسندگانشان

می‌باشد.

با قدردانی از کمک‌های مالی

رفقا و دوستان به حزب،

ذکر این نکته را ضروری می

دانیم که تکیه مالی حزب به

اعضاء و توده‌ها در پیشبرد

مبارزه طبقاتی، روشی انقلابی

و پرولتاریائی است در حفظ

استقلال سازمانی و جدا نشدن

از طبقه کارگر و توده‌ها.





لیبرالیسم در ضدیت با سوسیالیسم!

استبداد روا می‌دارد، بلکه نتیجه سلطه نوعی دارودسته‌هایی با دیدگاه قبیل‌های است که به استثمار و ستم بر اکثریت مردم می‌پردازند. در نتیجه روند حاکمیت در ایران در گذشته و حال پیوسته چنین بوده است و نه حاکمیت طبقاتی! شاه‌بیت این ادعا بیان مثال مزدپردازی به کارگران در دوران سلسله هخامنشی و فقدان دوران برده‌داری، این می‌گردد که جمع‌بست‌های مارکسیستی در مورد ایران صادق نبوده و مارکسیسم بر اساس بررسی اوضاع تاریخی در اروپا تدوین یافته و لذا مارکسیست‌های ایرانی نباید هرچه در مارکسیسم بیان شده در ایران پیاده کنند.

در حالی که پیدایش پول از نظر تاریخی ناشی از تسهیل مبادله بین تولیدگران صورت گرفته و در این میان حتی روابط ابتدایی کارمزدی - که فقط با پرداخت پول به تنهایی صورت نمی‌گرفته و با جنس‌دهی

از بورژوازی لیبرال با به دست گرفتن پرچم نخ‌نماشده «دموکراسی» و مبارزه با «استبداد» و برای جلب بخش بزرگی از خرده‌بورژوازی این کشورها، برای کسب یا حفظ قدرت سیاسی در دست خویش شدیداً تلاش می‌کند. در حالی که دموکراسی بورژوازی بیش از پیش به دوران فرتوتی‌اش رسیده و حتی در پیش‌رفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری به نفس‌نفس افتاده است.

این تلاش در ایران به دو صورت پیش برده می‌شود: از یک سو برای توجیه ضرورت مبارزه علیه استبداد به خاطر استقرار دموکراسی، از طریق بیان این که در ایران برخلاف ادعای ماتریالیسم تاریخی مارکسیستی، جامعه ایران دوران‌های برده‌داری، فئودالی و بورژوازی را به روی خود ندیده و هم‌اکنون این نظام سرمایه‌داری نیست که بر مردم ایران

تمرکزبایی مداوم سرمایه و به وجود آمدن انحصارات فراملی عظیم و دستیابی به قدرت در کشورهای امپریالیستی، که توسل به دیکتاتوری و اعمال قدرت در کشورهای امپریالیستی و در جهان ماهیت به‌شدت ارتجاعی آنان را نشان می‌دهد که ابعاد فاجعه‌آمیزی به خود گرفته است. اما در این روند، «گلوبالیزاسیون» و «بازار آزاد نئولیبرالی» در بیش از دو دهه اخیر توسط این نظام‌های امپریالیستی که هسته ایدئولوژیکی‌اش دامن زدن هرچه بیشتر به «فردگرایی» و خصوصی‌سازی‌هاست ظاهراً در تضاد با ایجاد امپراتوری جهانی سرمایه می‌باشد!

اما در کشورهای پیش‌رفته که به علت اعمال دیکتاتوری عریان بورژوا - فئودالی، با وجود حاکمیت نظام سرمایه‌داری حالت انفجاری را در این کشورهای معروف به «جهان سومی» به وجود آورده، جناحی

خاطرات ترزا نوچه

چنین بود که برایش نامه ساده ای نوشتم و توضیح دادم از کار و رفتاراش مطلع شده ام و تصمیم گرفته ام برای همیشه از او جدا شوم. از آن پس هیچ برخوردی با او نداشتم. زیرا اگر کای پیش نمی‌آمد به رم نمی‌رفتم. و همیشه در "میلان" بودم، پوتیش هم آن جا بود.

"پوتیش" پس از این که دیپلم ریاضی را گرفت و متوجه شد رشته ای که مورد علاقه اش است نمی‌تواند در ایتالیا ادامه دهد، بلاخره تصمیم گرفت در دانشکده اقتصاد و بازرگانی "بوکونی" نام نویسی کند. از این که او پیش من بود خوشحال بودم. زمانی که از لونگو جدا شدم همه چیز را به "پوتیش" گفتم. به این ترتیب دنبال خانه ای رفتم و بلاخره جایی را پیدا کردم. می‌دانستم که داشتن خانه برای او که سال ها دور از کانون خانواده بود مهم است. و حالا خیالش راحت شد که این کانون را به

حق این بود که پس از آزاد شدنم، "لونگو" همه چیز را به من بگوید. در حالی که او برایم نامه ای محبت آمیز و مژورانه نوشت. اگر می‌دانستم وضع از چه قرار است، وقتی او را دیدم و یا حتی روزی که در مورد "رینا" باهم حرف زدیم همه چیز آسان تر و طبیعی تر حل می‌شد. در عوض در حالی که بقیه در جریان وضع من بودند و از من می‌پرسیدند چگونه آن وضع را قبول می‌کنم. من همیشه همه چیز را کتمان می‌کردم. من اگر عشق و علاقه "لونگو" را باور نداشتم، اما به صداقت او ایمان داشتم و حالا سکوت او را به خاطر این که نمی‌خواست ناراحت شوم و یا خانواده از هم پاشیده شود قبول می‌کردم، نمی‌توانستم او را نه به عنوان یک مرد و نه به عنوان یک رهبر کمونیست قبول کنم. او برای من حتی به عنوان یک رفیق هم احترام قائل نشده بود.

تلخی های زندگی و تشدید مبارزه علیه صاحبان صنایع

ترزا ادامه می‌دهد: "آن روزها برای من، حتی به عنوان زن، اوقاتی تلخ و غم انگیز بود. من علاوه بر این که جریان مبارزات را به خاطر به امضا رساندن قرارداد دسته جمعی کار و امنیت شغلی که صاحبان صنایع همواره از آن طفره می‌رفتند به پیش می‌بردم، از نظر خانوادگی هم دچار وضع آشفته ای بودم. مدتی بود که از "لونگو" جدا بودم. سر انجام فهمیدم، در تمام مدتی که من در اردوگاه های مرگ بودم. او با "رینا پیکولاتو" زندگی زناشویی داشته است. به دنبال آن، با دیگر رفقای زن هم رابطه داشت. سعی کردم خویشتن داری از خود نشان دهم و عمل او را به نحوی برای خود توجیه کنم. اما موفق نشدم و نه تنها به عنوان یک همسر، بلکه به عنوان یک رفیق از او رنجیده بودم.

با نشانی‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران میباشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن‌ها با نویسندگانشان می‌باشد.



آدرس پُست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.net